**باسمه تعالی**

**خارج اصول**

۹/۲/۹۲ تزاحم - مرجحات باب تزاحم

بحث سر تحلیل کیفیت تعلق امر به اهم و مهم در جایی که ما ترتب را انکار بکنیم و با ملاک بخواهیم اثبات لزوم انجام اهم و لزوم انجام مهم بر فرض ترک اهم را توجیه کنیم عرض ما این بود که در واقع در جایی که یک اهم داریم و یک مهم داریم مولا در عالم لطف و در مقام اراده واقعی دو مطلوب دارد که قابل استیفاء هست یک مطلوبش به وسیله جامع بین اهم و مهم استیفاء می‌شود و یک مطلوبش فقط به وسیله اهم استیفاء می‌شود آن مطلوبی که به وسیله جامع استیفاء می‌شود قدر مشترک ملاکی اهم و مهم هست آن مطلوبی که به وسیله خصوص اهم استیفاء می‌شود مقدار ملاک اضافیی هست که در اهم وجود دارد ما به بحث شیوه ؟؟؟ اینجا کار نداریم آن چیزی که در واقع مطلوب شارع هست یکی این هست که آن قدر مشترک ملاک را ملاک استیفاء کن که او به وسیله چه اهم را بیاوری چه مهم را بیاوری آن قدر مشترک استیفاء شده یک مطلوب دیگر دارد که آن مقدار زاید استیفاء کن که طبیعتاً‌تنها با اهم استیفاء می‌شود در مواردی که دوتا واجب مزاحم با هم مساوی باشند آنجا در واقع یک امر به جامع هست امر به صرف الوجود اینهاست درست است که دوتا واجب هر دو ملاک دارند ولی ملاکها که قابل استیفاء نیستند مقدار قابل استیفاء از ملاک مقدار جامع هست و خصوصیات فرضی این دوتا ملاک هم برای من تفاوتی ندارد یعنی اگر امر هم می‌کنم که اگر این واجب را نیاوری اگر این جوری هم بگویم اگر این واجب را نیاوردی این را بیاور. به خاطر اینکه این استیفاء کننده جامع هست چون بحث سر این هست که چه چیزی تأمین کننده آن مطلوب شارع هست احدهما آن بحث خصوصیات فردیه دخالت ندارد در آن جهتی که من برای من مطلوب است یعنی آن مقدار مصلحت فرض این است این دوتا با همدیگر مساوی هستند آن مقدار مصلحتی که از این در می‌آید با این مقدار مصلحتی که از آن در می‌آید و سنخش متفاوت هست ولی از جهت اهتمام مولا نسبت به آنها مساوی هستند چون اهتمام مولا مساوی هست

در واقع مولا خصوصیات برایش مهم نیست اینکه فرض کنید یکی دوتا قرص هست یک قرص بخورم پا دردم خوب می‌شود یک قرص بخورم درد دستم خوب می‌شود و این دوتا قرص هر دو را نمی‌توانم بخورم پول ندارم باید یک قرصش را بخورم حالا این جوری فرض کنید که امکان استیفاءاش به خاطر پول نداشتن امکان ندارد جورهای مختلف می‌شود تصویر کرد عدم امکان را حالا این جور تصویر بکنید که نزدیکتر باشد به مثال تزاحم. پول ندارم قدرت ندارم که هر دو قرص را تهیه کنم بخورم خب اینجا آنکه اراده من به او تعلق می‌گیرد اراده به جامع تعلق می‌گیرد حالا آن خصوصیات فردیه را حالا چطور می‌شود یکی را انتخاب می‌کنم آن دیگر آن بحثی که آن مثال معروفی که می‌زنند جاعی که دوتا نان جلویش هست کدام را انتخاب می‌کند حالا هر چی آن بحث فلسفی را حل کردید اینجا دیگر وارد آن بحثهایش نمی‌‌خواهیم بشویم که چطور می‌شود که یکی را ترجیح می‌دهد بر دیگری آیا ترجیح بلا مرجح محال است محال نیست هر جور آن مشکل را حل کردید اینها در واقع همین است دیگر ولی به هر حال آنکه مطلوب من هست در عالم مطلوبیت به هر حال جامع هست و به نظر می‌رسد که اصلاً بحث در جایی هم که به نحو امر ترتبی هم قائل بشویم جوهر قضیّه همین است آقای صدر یک بحث کلی پرسش:... به جامع تصویر می‌کنید امر شرعی نیست که یک امر ... پاسخ: امر عقلی هست که از آن امر شرعی کشف می‌شود یعنی ببینید نه امر عقلی نمی‌شود یعنی آن چیزی که عقل می‌گوید، عقل می‌گوید شارع نسبت به این جامع مطلوبش است عقل کشف از مطلوب بودن نسبت به شارع ... پرسش:... مولوی نیست پاسخ: مولوی است قهراً مولوی یعنی به خاطر ملاک‌دار بودنش است دیگر پرسش:... پاسخ: نه از آن باب نیست نه امر به احتیاط ملاک بر احتیاط نیست ناشی از ملاک در نفس امر نیست اینجا ناشی از ملاک در نفس امر است یعنی این را گفته‌اند دیگر گفته‌اند «أطیعوا الله» نیست «أطیعوا الله» ملاک در خودش ندارد این اوامر یعنی احکام عقلیه‌ای که در سلسله علل تشریعات باشد از آن حکم شرعی کشف می‌شود قهری است این پرسش:... پاسخ: نه امر اهم هم دوتا مطلوب من را تأمین می‌کند همان زمانی هم که اهم را

تأمین می‌کنند خصوصیت مشترک اهم برای من چیز ندارد آن خصوصیتی هست که همان مقدار هم با مهم تأمین می‌شود این جور نیست که آن خصوصیت مطلوبیت بالخصوص داشته باشد اینکه وجداناً این هست که ببینید اهم آن امتیازی که بر مهم دارد نه به خاطر قدر مشترکش است به خاطر ملاک زایدی هست که دارد پس اگر هم به اهم هست لبّاً امر به اهم منحل می‌شود به دوتا امر عرض کردم نمی‌خواهم بحث نحوه تعبیر را چه جوری اعتبار بکند آنها یک نکات دیگری دارد که آنها خارج از بحث من هست ممکن است مصلحت این هست که به یک امر وحدانی بشود ... آنها یک چیزهای دیگری هست که خیلی ... بحث این هست که در عالم لبّ من که اهم را شارعی که به من می‌گوید اهم را بیاور اهم تأمین کننده چی هست؟ اهم تأمین کننده دوتا ملاک هست یک ملاکی که در خصوص اهم نیست هم در اهم است هم در مهم است پس بنابراین به اعتبار اینکه مصداقی از مصادیق جامعِ تحصیل کننده قدر مشترک ملاک هست شارع او را می‌خواهد یکی هم از جهت اینکه آن مقدار زاید ملاکی را تأمین می‌کند پس بنابراین اگر امر به اهم ولو در مقام تعبیری در مقام انشاء در مقام اعتبار اینها یک امر باشد روحش به دوتا امر بر می‌گردد یعنی تأمین کننده دوتا مطلوب شارع هست که یک مطلوبش جامع بین اهم و مهم است یک مطلوبش خصوصیت اهم است پرسش:... امر الزامی است؟ پاسخ: بله دیگر هم می‌گوید جامع را بیاور پرسش:... پاسخ: آره دیگر فرض این است مقدار اضافی به مقداری هست که لازم المراعاة هست دیگر پرسش:... پاسخ: فرض این است اهم و مهم در صورتی چیز هست که مقدار اضافی‌اش لازم المراعاة باشد دیگر پرسش:... پاسخ: الزامی نیست دیگر تخییری است دیگر آن فرض را قبلاً بحثش را کردیم دیگر اهم و مهم باید فاصله بین اهم و مهم به مقداری باشد که مقدار زایدش لازم المراعاة باشد آن در بحث ... پرسش:... پاسخ: فرض این است که این جوری است اگر فرض این نشد داخل ... پرسش:... پاسخ: بحثهای این را که قبلاً کردیم فعلاً آن بحثها را نمی‌خواهیم بکنیم بحث این هست که داریم تحلیل می‌کنیم آن چیزی که قبلاً بحثهایش شده پرسش:... پاسخ: آنها را چکار باید بکنیم چکار نباید بکنیم آن بحثهایش شده پرسش:... پاسخ:

چون خصوصیاتش برایش مهم نیست چون فرض این است که خصوصیاتش چیز خاصی ندارد فرض کنید اینکه دستش خوب بشود یا پایش خوب بشود اندازه هم ارزش دارد مثلاً فرض کنید در جایی که مساوی هستند یا در جایی اهم داریم آن مقدار مشترکی که در اهم هست از این جهت که در اهم هست آن ارزشی ندارد آن قدر مشترک همانی هست که به وسیله مهم هم تأمین می‌شود و تصور می‌کنم اصلاً روح ترتب هم همین است ترتب هم به همین باید برگردد و بدون برگشت به این یک سری مشکلاتی در باب ترتب هست آنها شاید سخت باشد حل کردنش و اینها یعنی وجداناً وقتی مثلاً ترتب من الجانبین که آقایان قائل هستند و من نمی‌خواهم تفصیلاً وارد بحثهای ترتب بشوم ولی ببینید اینکه شارع می‌گوید که بنابر بحث ترتب یک ترتب من الجانبین ما درست کردیم چه جوری؟ فرض کنید جایی که مساوی باشند صلاة و ازاله اهمیتش اندازه هم است می‌گوید اگر صلاة انجام ندادی ازاله انجام بده اگر ازاله انجام ندادی صلاة انجام بده اینکه می‌گوید اگر صلاة انجام ندادی ازاله انجام بده آیا ازاله برای شارع یک مطلوبیت بالخصوص دارد یا از این جهت که ازاله همان نقشی را که صلاة دارد همان نقش هم تأمین می‌کند از باب اینکه یک مطلوب دارم که می‌توانم استیفاء کنم و آن جامعش است وقتی خب این فردش را نیاوردی قطعاً باید آن فردش را بیاورد تا آن جامع استیفاء بشود یعنی آن چیزی که ولو امر به یکی‌شان بر فرض ترک دیگری می‌کنید این امر به انگیزه است که جامع تأمین بشود مرحوم شهید صدر اینجا ... پرسش:... بگویند مثلاً در فرض مزاحمت اگر شخص می‌خواهد مشغول بشود اصلاً آن ملاک ندارد صلاة بله ملاک‌دار بودنش ... پاسخ: نه این جور نیست این جور نیست ملاک از اول وجود دارد ملاکش که با ترک آن ملاک نمی‌آید که فرض این است ملاکها مطلق است پرسش:... پاسخ: نه این جوری که نمی‌گویند نمی‌توانند بگویند فرض این است که ملاکات مطلق است به طوری که اگر چه آن را بیاوری چه آن را نیاوری این ملاک موجود است شاهدش هم این است که اگر قدرت داشتی باید این را کامل بیاوری بحث تزاحم این است دیگر علتی که الان امر تعیینی به این نیست به این است که نمی‌‌توانی نه اینکه ملاک ندارد پس فرض

این است قدرت دخیل در ملاک نیست. مرحوم شهید صدر اینجا یک بیان کلی دارد ایشان می‌فرمایند که ما در واجب مشروط این مطلب را گفتیم که اگر مثلاً می‌گویند اگر تشنه شدی آب بخور این در واقع اراده من به جامع بین عدم تحقق موضوع است یا انجام جزاء بر فرض تحقق موضوع است یعنی آن چیزی که بر من مهم است یا این است که اصلاً تشنه نشوی یا اگر تشنه بشوی تشنگی‌ات بر طرف بشود من یا تشنه نشدن برایم مطلوب است یا اصلاً تشنه نشوی یا اگر تشنه بشوی این تشنگی‌ات بر طرف بشود در واقع این را ایشان می‌گوید در نتیجه در امر ترتبی هم به یک معنا به جامع بر می‌گرداند می‌گوید مثلاً امر به مهم در فرض ترک اهم یعنی چی؟ شما می‌گویید امر این است دیگر اگر عصیان اهم کردی مهم را بیاور می‌گوید امر من در واقع به این هست که عصیان اهم را تحقق نبخشی جامع بین عدم تحقق عصیان اهم و انجام مهم بر فرض عصیان اهم، ایشان به طور کلی واجبات مشروط را به جامعِ بین عدم تحقق شرط و انجام جزاء بر فرض تحقق شرط باز می‌گردانند پرسش:... پاسخ: ایشان به طور کلی می‌گویند واجبات مشروط حقیقتش این است پرسش:... پاسخ: عدم عصیان اهم یعنی اطاعت اهم یعنی یا اطاعت کن اهم را یا بر فرض عصیان اطاعت مهم یعنی می‌خواهد یا اهم تحقق پیدا کند یا مهم تحقق پیدا کند دیگر یعنی همان جامعی که ما عرض می‌کنیم ایشان در واقع به اینجا برمی‌گردانند به تصور من این مطلب که ما به طور کلی واجبات مشروط را بازگشت بدهیم به جامع به طور کلی درست نیست ولی در خصوص مانحن فیه همین مطلب صحیح هست مثلاً فرض کنید که اگر گفتند که یکی از واجباتی که در شرع هست حج استحبابی با شروع واجب می‌شود می‌گوید اگر حج را شروع کردی او را تمام کن خب اینکه اگر حج را شروع کردی تمام کن معنایش این است که اراده‌ای که شارع دارد این است که یا اصلاً شروع نکن یا اگر شروع کردی تمام کن نه ممکن است به شروع کردنش هم حب داشته باشد این جور نیست که اصلاً شروع نکند تأمین کننده مراد مولا باشد گاهی اوقات بعضی چیزها مراد نیست تأمین کننده نیست این جور نیست که اگر شروع کردی تمام کن بازگشت به این باشد که من یک غرض دارم این غرض با این

تأمین می‌شود که اصلاً شروع نکنی یا با شروع کردن تکمیلش کنی نه اصلاً شروع نکردی تأمین کننده غرض مولا نیست پرسش:... پاسخ: نه واجبش هم آن غرض وجوبی که وجود دارد آن غرض وجوبی با عدم شروع حج تأمین نمی‌شود پرسش:... اگر نماز خواندی دیگر قطعش نکن پاسخ: همین جور است فرق ندارد مثل آن است این هم مثل حج است دیگر آن مثال با شروع چیز بشود آن معنایش این نیست اگر شروع کردی قطعش هم نکن شروعش ممکن است خصوصیت نداشته حالا من حج را مثال می‌زنم که شروعش هم اصلاً مطلوبش هم هست پرسش:... پاسخ: نه خصوص این شروعش مطلوب نیست در این فرد خاصش که پرسش:... پاسخ: مضیقش هم آن هم ممکن این تصویر بکنیم.

به طور کلی آن مطلب شهید صدر که می‌خواهند بگویند که واجب مشروط بازگشت می‌کند به جامع عدم اتیان یعنی اینکه اراده من به صرف الوجود این جامع تعلق گرفته به طوری که هر یک از اینها تحقق پیدا کرد اراده من استیفاء شده است اراده من تحقق پیدا کرد نه به این معنا نیست ولی در خصوص مانحن فیه مطلب همین است چون در واقع وقتی من می‌گویم که اگر امر اهم را عصیان کردی امر مهم را بیاور من آن مطلوبی که من اینجا دارم که با انجام مهم تحقق پیدا می‌کند آن مطلوب با انجام اهم هم تحقق پیدا می‌کند پس بنابراین اگر من می‌گویم اگر اهم را ترک کردی مهم را دیگر ترک نکن من می‌خواهم با این آن جامع مطلوبیتی را که در ضمن اهم و در ضمن مهم تأمین می‌شود آن را تأمین کنم پس برای مطلوب من این هست که یا اهم تحقق پیدا کند یا مهم تحقق پیدا پس بنابراین این مطلب ایشان در اینجا پرسش: در همین موارد بالوجدان گاهی اوقات آن حالت ترتبی داریم همین مطلب که ... شارع بفرماید اگر گناه کردی توبه کن یک جامعی به آن صورت نیست بین این دوتا مطلوب اول این است که اصلاً گناه نکن ولی اگر واقعاً یک وقت گناه کردی توبه را بکن واقعاً حالت ترتب اینجا احساس می‌شود ... پاسخ: نه مطلوب چی هست؟ مطلوب پاک بودن است آن کسی که اصلاً گناه نمی‌‌کند پاک بودن در او تحقق دارد آنکه گناه می‌کند با توبه کردن آن هم پاک می‌شود پاک بودن ... پرسش:... پاسخ: عین هم است برای شارع یک جور

است فرض این است که چه شما گناه نکنید آن طهارت نفس در تو وجود دارد حالا ممکن است طهارت نفسش بیشتر حتی باشد ممکن است گناه هم بکنی آن هم همان طهارت نفس است فرض کنید اگر اینها با همدیگر مساوی بشوند اینها هم باز هم آن چیزی که مطلوب شارع هست طهارت نفس است این طهارت نفسها عین هم است این طهارت نفسی که قبلش ناپاکی باشد یا قبلش ناپاکی نباشد برای شارع فرقی ندارد فرض این است. پرسش:... پاسخ: نه بحث ایشان می‌گویند واجب مشروط گاهی اوقات به جامع بازگشت نمی‌کند من می‌خواهم بگویم در این مثالهایی که به نحو ترتبی هم این هم باز روحش همان هست تفاوتی با آن جهت ندارد بنابراین من این را می‌خواهم عرض بکنم پرسش:... پاسخ: یعنی بله به این معنا واجب مشروطها به طور کلی اگر واجب مشروطی که شرطش عصیان باشد چون عدم عصیان خودش مطلوب شارع هست ما می‌توانیم بگوییم این بازگشت می‌کند به جامع بین الامرین بنابراین من تصور می‌کنم که اگر این جور آنها را هم برگرداندیم اصلاً مشکلاتی که باب ترتب دارد به راحتی حل می‌شود چون بحث ترتب دوتا مشکل اساسی در آن وجود دارد یک مشکل این هست که با عدم انجام اهم مهم اگر امر پیدا کند امر به ضدین است هم امر به اهم بالفعل هست هم امر به مهم بالفعل هست و این امر به ضدین ولو مشروطاً به ترک اهم معقول نیست همان اشکال اصلی که مرحوم آخوند مطرح می‌کنند در اینجا با این تصوری که می‌کنیم جوابش به سادگی معلوم می‌شود ما در واقع اگر امر به مهم هم می‌خواهیم بکنیم در واقع یک امر به جامع هست و امر به اهم هم به داعی به امر به آن مقدار زایدش است ما امر نمی‌کنیم هیچ وقت که هم مقدار قدر مشترکی که ضمن اهم هست هم مقدار قدر مشترکی که در ضمن مهم هست هر دو را بیاور امر به یک صرف الوجود می‌کنیم و مقدار زایدی که در اهم هست و اینکه مقدور من هست پس امر به ضدین نیست آن چیزی ضدین هست یعنی ولو امر به مهم را شما می‌گویید هست این امر مهم بار تأمین کننده آن مقدار مشترک است امر به اهم هم دو چیز را می‌خواهد تأمین کند یک مقدارش غرضش مشترک با آن است آن هم می‌خواهد قدر مشترک را تأمین کند یک مقدارش برای تأمین کننده ملاک زاید است

پس بنابراین هیچ من امر ندارم که هر دو مصداق قدر مشترک را تأمین کنید برای ترتب هم امر ندارم وقتی ترتب را روحش را بازگرداندیم به امر جامع اگر گفتیم خصوصیتش را شارع می‌خواهد آن حالا دیگر چه جوری حل کرد آن بحث ترتب است نمی‌خواهم حالا بگویم درست است یا نادرست است حالا درست است یا نادرست است نمی‌‌خواهم بگویم آن آیا درست است یا نیست آن را فعلاً نمی‌خواهم بگویم راه حل ترتب درست است یا درست نیست می‌گویم اگر ترتب را به اینجا برگرداندیم گفتیم که وجداناً در موارد ترتب در واقع یک امر هست به اهم. امر به اهم دوتا انگیزه دارد یکی اینکه قدر مشترک را تأمین کن یکی اینکه خصوصیت زاید را تأمین کن یک امر به مهم هست این امر به مهم هم یعنی قدر مشترک را تأمین کن این مقدار انگیزه‌اش با آن مقدار انگیزه‌اش یکی است یعنی این امرها مقداری از داعویتی که دارند داعویت مشترک است وقتی که چنین داعویت مشترک شد دو داعی چیز نیست. ببینید امر به ضدین مشکلش این هست که داعی به دو امری می‌کند که غیر مقدور است وقتی ما گفتیم امر به اهم آن خصوصیتی که قدر مشترکی که در ضمن اهم هست مأمور به بالخصوص نیست پرسش:... گویا این جوری می‌شود مثل اینکه فرض بکن اصلاً یک امر بود ... پاسخ: نه دو امر است یعنی در واقع وقتی حقیقت این را خوب تحلیل کنیم می‌بینیم که هیچ مشکلی ندارد یک امر به قدر مشترک هست قدر مشترک مقدور است همیشه هم مقدور است چه اهم را انجام بدهی چه مهم را انجام بدهی هر کاری بکنی قدر مشترک که مقدور است مقدار زایدش هم مقدور است این جور نیست که با عدم انجام اهم قدرت بر اهم سلب بشود با انجام که حالا بعد از اینکه انجام ندادی وقتش گذشت قدرت سلب می‌شود آن یک حرفی است ولی فرض این است اهم زمانش مانده پرسش:... خصوصیات موضوعیت ندارد و ملاک قدر جامع است این را چه جوری ... پاسخ: چون وجداناً همین است چون آن خصوصیتی که برای شارع مهم هست ملاکی که می‌شود استیفاء کرد این دو قید پرسش:... که در ضمن اهم است پاسخ: نه در ضمن اهم آن ملاک مهم‌مان را تأمین می‌کند قدر مشترکش ... پرسش:... پاسخ: نه همین وجداناً همین است حتماً همین است برای من مهم نیست

وقتی مساوی است فرض کنید ده درجه این من را خوب می‌کند آن بیست درجه من را خوب می‌کند آن ارزشی که آن بیست درجه نسبت به ده درجه دارد به خاطر ده درجه‌ٔ اضافی است پرسش: ولی این ده درجه خوب کردنِ پا است آن ده درجه خوب کردنِ‌دست است ... پاسخ: نه فرض این است اینها مساویند از جهت ارزشی مساویند یعنی فرق ندارد دیگر لفظ تصورش با تصدیق مساوی است فقط تصور باید بکنیم می‌گوییم از جهت ارزشی اینها مثل هم‌اند یعنی خب اهمیت‌شان یکی است دیگر برای من خصوصیاتش مهم نیست دیگر از جهت ارزشی مساویند یعنی همین دیگر پرسش: یعنی چه از جهت ارزشی مساویند ... پاسخ: قدر مشترکی که در ضمن اهم هست ده درجه خوب کردن،‌ده درجه خوب کردنِ پا با خوب کردن مثلاً دست با ده درجه‌اش آن فرض این است که مساویند پرسش:... پاسخ: نه آن فرض کنید چشمی که خوب می‌کند چشم دوتا خاصیت دارد یک خاصیت این است که یک مقداری کارهای من را برطرف می‌کند که خوب کردن دست هم همان مقدار را برطرف می‌کند یعنی من اگر چشمم خوب بشود یک کارهایی می‌توانم بکنم یک چیزهایی می‌توانم انجام بدهم اصلاً اینکه اینها را باهم مقایسه می‌کنیم می‌گوییم این اهم است یک مقدار مشترک به هر حال باید یک چیزهایی را با هم مقایسه کنیم دیگر فرض کنید با چشم ده تا مطلوبم را انجام می‌دهم با گوش پنج تا مطلوبم را انجام می‌دهم ولی این پنج تایی که با گوش انجام می‌دهم هیچکدام در آن ده تا نیست ولی این پنج‌تا مرادفش یک پنج تایی آنجا هست که برای من این پنج تاها فرق ندارد پرسش:... پاسخ: ولی از جهت نیازمندی من مثل هم هست آن چیزی که برای من مهم است مرا به طرف امر ودار می‌کند نیازمندی است خصوصیت نیاز که مهم نیست نیازش. خب این یک بحث پس بنابراین آن مشکل امر به ضدین به راحتی حل می‌شود یعنی مشکلی که در باب ترتب وجود دارد. یک مشکل دیگر بحث تعدد عقاب است اینها می‌گویند که شخصی که هم اهم را انجام نمی‌دهد هم مهم را انجام نمی‌دهد باید دوتا عقاب بشود در حالی که قدرت بر هر دو که نداشته که دوتا عقاب بشود پرسش:... پاسخ: ترتب دیگر. با این تحلیل اگر ما با این تحلیلی که من کردم مطلب کاملاً حل

می‌شود ببینید ما در واقع درست است ما به دوتا عقاب ملتزم می‌شویم ولی دوتا عقاب به این نحو،‌یک عقاب به اینکه آن قدر مشترک را نیاوده یک عقاب به خاطر اینکه آن مقدار زاید را نیاوده اگر گفتیم عقاب تابع آن مقدار نیاز مولا هست که من می‌توانستم آن نیاز را تأمین کنم و تأمین نکردم حالا این را با این پیشفرض که اصلاً اشکال مبتنی بر این پیشفرض است حالا این درست است یا نادرست است ممکن است از راه حلهایی دیگر هم بشود آن مشکل را حل کرد پیشفرض آن اشکال این هست که عقاب فرع مقدار ملاک قابل استیفایی هست که من آن را استیفاء نکردم نیاز مولایی را که می‌توانستم برطرف کنم برطرف نکردم. ببینید من نسبت به جامع می‌توانستم برطرف کنم برطرف نکردم نسبت به مقدار زاید هم می‌توانستم برطرف کنم برطرف نکردم ببینید آن کسی که اهم را نمی‌آورد ولی مهم را می‌آورد آن عقاب نمی‌شود به خاطر اینکه تمام خصوصیات اهم را ترک کرده به خاطر مقدار زایدش چون مقدار زایدش را ترک کرده عقاب می‌شود بنابراین اگر همان اهم در جایی که مزاحمت نداشت یک نفر اهم را ترک کرد عقاب ترک اهم در صورت عدم مزاحمت مساوی با عقاب ترک اهم در صورتی که اهم انجام نداد مهم را آورد نیست آن چیزی که مشکل را حل می‌کند اینجاست آن عقابش بیشتر است چون در واقع آن کسی که اهم را نیاورده در فرضی که اهم مزاحم نداشته که تمام مقدار اهم را قدرت به آن داشته هم ملاکی که فرض کنید بیست درجه ملاک که بوده هم ده درجه همه اینها را قدرت داشته آنها را استیفاء نکرده پرسش:... پاسخ: نه عقاب بیشتر می‌شود پرسش:... پاسخ: نه فرض این است با این پیشفرض است که میزان عقاب تابع مقدار نیاز مولا هست که من می‌توانستم استیفاء کنم استیفاء نکردم من هم ده درجه را می‌توانستم استیفاء بکنم استیفاء نکردم هم درجه زاید را می‌توانستم استیفاء کنم استیفاء نکردم ولی در اینجا من ده درجه مشترک را استیفاء کردم با آوردن مهم پس اگر عقاب می‌شوم به خاطر آن ده درجه زاید هست پس عقاب عدم انجام مهم خلط ... یعنی اینجا خلطی که در این بحث شده تصور شده که عدم انجام اهم همیشه سنخ یک مقدار عقاب دارد نه عدم انجام اهم یک موقعی هست با تأمین مقداری از مصلحت اهم به وسیله

مهم است آن عقابش کمتر است. فقط به خاطر اینکه مقدار نیاز زاید شارع را تأمین نکردم من عقاب شدم اگر نه کل این مقدور من بوده هیچ مقدارش هم استیفاء نکردم خب هیچ دیگر عقاب شدید‌تری می‌شوم پس بنابراین با این پیشفرضها مسئله به راحتی حل می‌شود و به نظر من حالا ترتب درست باشد یا درست نباشد خلاف وجدان است یعنی ترتب وجدانی نیست اگر کسی روح حکم را تصویر کند حالا ترتب صحیح هم باشد یا صحیح نباشد خلاف آن چیزی هست که عقل انسان، یعنی ترتب را بازگشت بدهیم به این مطلبی که عرض کردیم این مطلب همان مطلبی است که مرحوم آخوند هم باید به آن ملتزم بشود مرحوم آخوند ترتب را به این بازگردانیم که امر به جامع و امر به خصوصیت زاید یعنی بازگشت به این باشد که دوتا امر داریم یک امر به جامع و امر به خصوصیت زاید و در جایی که مساوی هستند یک امر، امر به جامع است او باشد مرحوم آخوند هم به این روحاً ملتزم است یعنی هر چند که تصویر نکرده آنکه با ملاک می‌گوید تصویر می‌شود کرد با ملاک همین است بازگشت ملاک فقط بحث اثباتی‌اش هست که آیا اثباتاً ما ملاک را بنابر اینکه به ترتب قائل بشویم ملاک را از خود امر می‌شود کشف کرد بنابر مبنای آخوند ملاک را از خارج می‌شود کشف کرد آن یک نکته دیگر است آن بحث اثباتی قضیّه است که آیا کشف ملاک با امر می‌شود یا امر نمی‌شود والا بعد از کشف ملاک روح آن چیزی که می‌توانیم در باب ترتب بگوییم با آن چیزی که بدون ترتب می‌گوییم یکی است یعنی هر دو وجداناً باید به یکجا برگشت بکند بله حالا اینکه آیا از خود همین امر ما ملاک را می‌توانیم کشف کنیم یا کشف نکنیم یک نکته مهمی هست که ما در بحثهای بعد کارش داریم این بحث خیلی مهم است حالا در تنبیه بعدی که ما وارد می‌شویم مهم و اصلی کاری در مواردی آقای صدر اسمش را گذاشته تزاحم ملاکی عمده بحث همین است که چه جوری احراز ملاک کردن است ولی اگر ملاکش احراز بشود خیلی فرق بین موارد وجود ندارد.

«و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین»